

اما مذبوحانه می‌کوشد که آن را کپها جلوه دهد. اما آیا برآستی می‌توان تأثیر همه جانبه تمدن اسلامی بر اروپا را که آثار آن هنوز در بسیاری از نقاطش، از جمله کشورهای مدیترانه‌ای و بویژه اسپانیا مشهود است، مورد انکار و تردید قرار داد؟

ترنر با نظری اجمالی به عقاید اندیشمندان و جامعه‌شناسانی چون امیل دورکیم، کارل مارکس، جان استوارت میل، ماکس وبر و... در مورد جامعه مدنی، به بررسی مفهوم آن می‌پردازد. وی تشریح می‌کند که خاورشناسان بحث جامعه مدنی در اسلام را بیشتر به این دلیل دامن می‌زنند که تمدن اسلامی را نفی کرده، و عملاً ضعف‌های غرب را ببوشانند، که در این رهگذر موضوع اصول آزادی فردی را نیز به میان کشیده‌اند. ترنر در ادامه بحث خود می‌گوید:

«فلسفه سیاسی غرب، به اهمیت جامعه مدنی در حفظ اصول آزادی فردی از کنترل مطلق به وسیله دولت، وابسته بوده است.»

درواقع، خاورشناسی می‌کوشد تا با میان آوردن مسئله آزادی فردی و انکار جامعه مدنی در اسلام، نگرانی‌های سیاسی موجود پیرامون وضعیت آزادی سیاسی در غرب را پشت پرده ابهام نگاه دارد. ترنر در پایان نتیجه می‌گیرد که بحران‌ها و تناقض‌های خاورشناسی معاصر جزئی از بحرانی است که غرب با آن دست به گریبان می‌باشد.

«اسلام و خاورشناسی» نوشته گوردون پروت ۲ سومین مقاله‌ای است که در کتاب آمده است. در این مقاله این موضوع که: خاورشناسی قادر به درک احساسات مسلمانان نیست، به بحث کشیده شده است، و باید گفت تلاش خاورشناسان در این باب نتیجه‌ای جز یأس به بار نخواهد آورد.

پروت بر این نکته که اسلام دین مترقی و پویایی است که تسلیم شدن به اراده پروردگار یکتا در سرلوحه آن قرار دارد، تأکید می‌ورزد. وی استدلال می‌کند تجدید سازمانی را که غرب عامل تحول فرهنگی می‌پندارد، برای مسلمانان بی‌فایده است و دین اسلام در برابر آنچه که خاورشناسان با چهره دلسوزانه تبلیغ می‌کنند، مقاوم است. از دیگر ادعاهایی که خاورشناس بر اثبات آنها پا می‌فشارد، اصلاح و تجدید سازمان است که آن را یکی از ارکان فرهنگ غرب و عامل توسعه اجتماع می‌شمارد. پروت نوشته‌های چند خاورشناس را در مقاله خود مورد نقد و بررسی قرار داده و تعبیراتی را که آنها از اسلام، فرهنگ اسلامی، و اصلاحات داشته‌اند به زیر سؤال آورده است.

وی در بخشی از مقاله‌اش اشاره می‌کند که انتقاد خاورشناسان از اسلام بر این فرضیه بی‌اساس قرار دارد که فرهنگ اسلامی مجموعه ابهام‌انگیزی است که باید به وسیله دیگران تفسیر شود. ولی در واقع، آنها به این واقعیت، خوب واقف هستند که فرهنگ اصیل اسلامی ریشه الهی دارد و بسیاری از فرهنگ‌های دیگر از آن تأثیر پذیرفته‌اند، نه فرهنگ اسلامی از آنها.

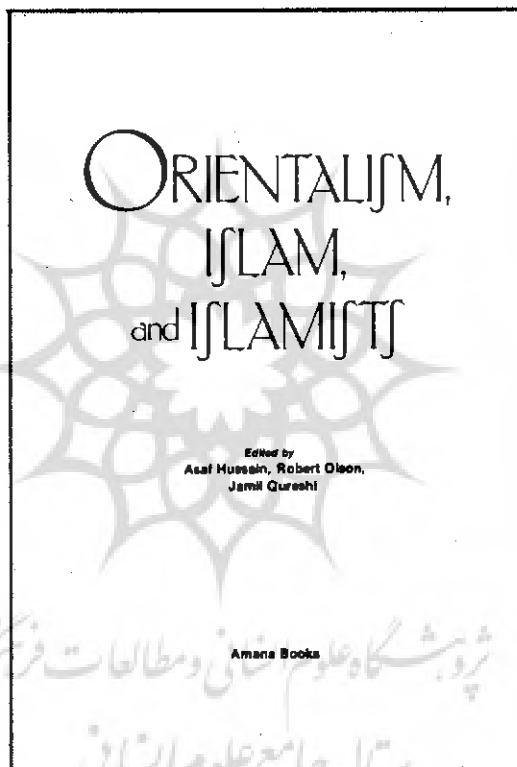
پروفیسور عزیز العزیزه^۸، مقاله خود با عنوان «ساختار خاورشناسی»^۹ را با تحلیل و مقابله دو جمله از بلنی و نیچه که اولی در مورد اعراب و دومی پیرامون یک فسانه سامی است، شروع می‌کند. وی ساختاری را که به وسیله آن انتقادهای غرب از اسلام صورت می‌گیرد، شرح کرده و استدلال می‌نماید که هر گونه پیش‌گویی درباره اسلام به وسیله خاورشناسان، نادرست و منفی است. غرب به این تصور که قادر به اختراع و ایجاد تغییر در تحول اجتماعی است، می‌کوشد تا نقش تمدن شرق را بلاخص اسلام را به هر صورت ممکن بی‌اهمیت جلوه دهد.

از گوردون پروت، مقاله دیگری نیز تحت عنوان «مک دونالد: اسلام‌شناس مسیحی»^{۱۰} در این کتاب

آمده است و همانگونه که از نام مقاله پیداست، متن آن تحلیلی است پیرامون نقطه نظرها و مطالعات مک‌دونالد. مک‌دونالد حدود نیم قرن به مطالعه سنت‌های اسلامی، یهودی و مسیحی پرداخت که در این مدت تحلیل‌ها، مقالات و نظریات خود را بطور گسترده‌ای ارائه نمود.

پروت در این مقاله نتایج عقاید و بررسی‌های این خاورشناس مشهور را در مورد اسلام، حضرت محمد ص، قرآن، تصوف و... نقد کرده، و با استدلال می‌گوید که وی را در شناخت صحیح اسلام ناموفق دانسته و بالنتیجه نمی‌توان بر مطالعاتش مهر تأیید نهاد. پروت می‌گوید: «مک‌دونالد بر این باور بود که مسلمانان باید نجات یابند، بنابراین به تصور خود، خویش را دلسوز و همراه آنان می‌پنداشت و در نتیجه، این پندار برافکار او سایه افکند که اسلام باید تفسیر شود، و اینجا بود که وی خود را مفسر اسلام قلمداد کرده، شروع به ارائه دیدگاه‌های خود نمود.»

پروت نظر مک‌دونالد در مورد تصوف را به این صورت بیان داشته است:



«تعریفی که مک‌دونالد از اسلام بیان داشته، جزئی از تعریفی است که برای ناتوانی عقل دارد. از دید وی روی دیگر قضیه، پیروزی تصوف است. در حالی که مقصود مک‌دونالد از تصوف، تجربه و درک مستقیم جهان نادیدنی و ماوراءالطبیعه است. به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه مک‌دونالد اسلام دینی است که در آن عقل سرانجام به نفع درک مستقیم جهان دیگر خود را کنار می‌گذرد.»

پروت در قسمتی از این مقاله، مقایسه‌ای را که مک‌دونالد بین اسلام و مسیحیت انجام داده است، بررسی می‌کند. بخشی دیگر از مقاله، عنوان «اسلام، مسیحیت و برادری» دارد که اینجا نیز مفاهیم بطور مقایسه‌ای مورد بررسی قرار گرفته‌اند مک‌دونالد کوشیده است تا وضعیت فعلی اسلام را نیز ترسیم کرده، مسائل و مشکلات مسلمانان را تشریح نماید. او به این حقیقت معترف شده است که اسلام همچنان دینی مترقی است که توفیق نمی‌پذیرد:

«اسلام هنوز پرتوان، فعال و پویاست، و برای مک‌دونالد واضح و آشکار بود که روشنفکران غربی باید این حقیقت بنهادی را بپذیرند.»

نویسنده در نتیجه‌گیری مقاله‌اش به ارزیابی مک‌دونالد و کار او پرداخته است: «در اینجا کوشیدم که کار مک‌دونالد را با سه عنوان مشخص نمایم: ۱. تلاش وی برای تعریف اسلام، ۲. مقایسه‌ای که بین اسلام، یهودیت و مسیحیت انجام داد، ۳. توجیهی که بر اساس عنوان‌های ۱ و ۲ برای تبلیغ مسیحیت در بین مسلمانان داشت.»

اکنون شاید این سؤال مطرح شود که آیا مک‌دونالد اسلام را شناخت؟ در پاسخ باید خاطر نشان سازم و پیش از این نیز گفتم که هدفش به جای شناخت اسلام، تعریف آن بود.»

ترنر در پایان ثابت می‌کند که دیدگاه مک‌دونالد نسبت به اسلام صحیح نیست، زیرا قبل از اینکه آن را بشناسد، درباره‌اش داوری کرده، که نتیجه آن نهایتاً محکومیت خود وی بوده است.

ششمین مقاله کتاب عنوان خاورشناسی به نام «اچ. آر. گیپ»^{۱۱} را بسر خود دارد که توسط ضیاءالحسن فاروقی^{۱۲} تحریر شده است. به عقیده فاروقی، پژوهش‌های گیپ تا اندازه‌ای در جهت منافع مسلمانان صورت گرفت، از جمله وی بسرخی از دانسته‌هایی را که آنان قبلاً داشته و اکنون فراموش کرده بودند، دگر بار کشف و ارائه نمود، و از همه مهم‌تر اینکه حداقل به دو مسلمان یعنی ابن‌خلدون و صلاح‌الدین آزاد ت داشت.

فاروقی بر خلاف نویسندگان مقالات قبلی، موضع ملایم‌تری نسبت به خاورشناسی دارد، بطوری که در برخی موارد آن را برای تمدن‌های مشرق زمین شمربخش نیز تشخیص داده است. البته نباید از نظر دور داشت که محور اصلی توجه وی «گیپ» بوده است.

«در غرب، پروفیسور گیپ در ردیف پژوهشگران برجسته امور اسلام جای دارد. این سخن بدان معناست که او از جمله خاورشناسانی است که بهترین سالهای زندگی خود را به مطالعه اسلام، تمدن اسلامی، و زبان و ادبیات عرب سپری کردند. تحقیقات ریشه‌دارش که با بینش تاریخی و شناخت تحلیلی همراه بود، از سوی پژوهشگران مسلمانی که آثار او را با توجه و رغبت مطالعه کرده‌اند، تصدیق شده است.»

فاروقی با وجود موضع تأیید آمیزش نسبت به «گیپ» این نکته را نیز در نظر دارد که او در همه علوم اسلامی تبحر و آگاهی کافی نداشت، که برای نمونه می‌توان به اطلاعات ناقص و محدودش از تاریخچه حدیث اشاره کرد.

بریان اس. ترنر در مقاله دوم و کوتاهش که عنوان «گوستاو فون گرون بام و تقلید از اسلام»^{۱۳} را داراست، از فقر فکری گرون بام انتقاد کرده و استدلال می‌نماید که وی در واقع به هگل گرایش داشته است. ترنر بر این عقیده پافشاری می‌کند که گرون بام اسلام را از دنیای خارج آن و با معیارهای غربی بررسی کرده که در نتیجه نمی‌توان به صحت تحقیقش چندان اطمینان داشت. وی اسلام را آنگونه که خود ترسیم نموده، تفسیر می‌کند، و بدیهی است که نگرش او مورد توجه و تعمق صاحب‌نظران مسلمان واقع نگردد. از نظر ترنر به هر حال کوشش گرون بام چیز تازه‌ای را در بر ندارد که بتوان بر ارزش آن صحنه گذارد:

«گرون بام نه تنها خود را تکرار می‌کند، بلکه به بازپروری نظریات تقلیدی خاورشناسی نیز می‌پردازد.» در اثر حاضر، مقاله‌ای نیز از جمیل قرشی^{۱۴} آمده که بحثی است در مورد کسنت کسرگ^{۱۵} کسرگ خاورشناسی است که در نوشته‌هایش بر جنبه‌های گوناگونی از اسلام توجه داشته است، اما نباید فراموش کرد که مطالعاتش پیرامون اسلام، به خاطر اسلام‌ستیزی

او کوشید تا نشان دهد که این دین الهی در کنار مسیحیت قرار داشته و خود به تنهایی کامل نیست.

اهمیت نماز در اسلام به عنوان یکی از ارکان اسلامی آن، از دید هیچ خاورشناسی پوشیده نمانده، که از جمله خود کرگ در این مورد مطالب مبسوطی نوشته است:

«کرگ بخوبی آگاه است که نماز نمی‌تواند و نباید جدا از کل عبادت یک مسلمان باشد»
قرشی در این مقاله ادامه می‌دهد که پیامبر اسلام تأکید زیادی بر اطاعت و پیروی از دستورات قرآن داشته، و بویژه مسلمانان را به نماز فرا می‌خوانده که البته کرگ این مهم را بخوبی دریافته بود:

«چنین به نظر می‌آید کرگ درک کرده که نماز انسان را به اجرای مسئولیت دوگانگی قادر می‌سازد: داشتن توان و نیرو برای استفاده در این جهان و به خاک افتادگی در پیشگاه خداوند. اما این درک ارزیابی عمومی او را از نماز در اسلام متأثر نمی‌سازد. صحت این موضوع از ارزیابی عمومی وی از اسلام که مقدم بر تمام مطالعات اسلامی‌اش بود، روشن می‌شود. اسلام شریعتی الهی است که درست و نادرست را به مردم نشان داده و به آنها می‌گوید که چه باید بکنند. نماز از اجزاء لا یتجزای این شریعت است که در اسلام الزامی است. این الزام عامل تمام تفسیرهایی است که کرگ در مورد نماز ارائه می‌دهد. اکنون در اسلام مانند هر دین دیگری، عبادت مذهبی برانگیزنده‌ای، جدا از نماز، که دعا نامیده می‌شود، وجود دارد. او به امر فوق آگاه است ولی نمی‌تواند عمق ارزش آن را درک کند.»

در حال کرگ نظریات گوناگونی در باب عبادات مسلمانان عرضه داشت که به واقع نمایانگر عدم شناخت کافی وی از اسلام بود. قرشی عقیده دارد که معیار کرگ برای داوری کردن نماز در اسلام، عبادت در مسیحیت بوده است.

قرشی در قسمت دیگری از مقاله‌اش اشاره می‌کند که تحلیل تفصیلی همه تفسیرهای کرگ در مورد اسلام، غیر عملی است. در هر حال او تأکید می‌ورزد که تفسیر کرگ پیرامون نماز در اسلام را در همین مقاله، بطور مشروح تحلیل کرده است. در بخش دیگر از مقاله، عقاید کرگ حول محور انسان در اسلام، مسیحیت، و حتی یونان و روم باستان، بررسی شده است.

قسمتی از مقاله قرشی اختصاص به مطالبی پیرامون عدل الهی دارد که در آن او نخست به تعریف این جنبه قوی دینی پرداخته، و سپس به تحلیل همت نهاده است. بخشش و عطوفت خداوندی که از شاخص‌ترین نشانه‌های عدل الهی بوده، و اسلام در آگاه ساختن انسان به آن، رسالت خود را بطور اکمل به انجام رسانیده، در این قسمت از مقاله بررسی شده است.

بعد از بررسی بالا، نویسنده مقاله برداشت‌های کرگ از عدل الهی و نارسایی‌های تحلیل‌هایش را نقد کرده، استدلال می‌کند که خاورشناس مذکور علی‌رغم اعتقاد به این صفت برجسته الهی، ارزش و اعتبار آن از دیدگاه اسلام را چندان درک نکرده، و در نتیجه نظرات غیراصولی خود را در حول و حوش موضوع بیان شده، عرضه کرده است.

آخرین مقاله کتاب تحت عنوان «برنارد لوئیس و مطالعات اسلامی»^{۱۶} به قلم سلیمان این، نیانگ^{۱۷} و سمیر عابدربو،^{۱۸} تجلیلی در اندیشه و مطالعات برنارد لوئیس است.

لوئیس از جمله خاورشناسانی می‌باشد که با انتشار مقاله‌ها و کتابهای بحث‌انگیز فراوان، به شهرت جهانی رسیده است. مقاله با بحثی در خصوص تأثیرپذیری

تمدنهای بزرگ از یکدیگر و اینکه در تاریخ بشری مقاطع گوناگونی وجود داشته که در آنها دو تمدن بزرگ، علی‌رغم حرکت در مسیرهای توسعه و تحول جداگانه، همزیستی داشتند، آغاز می‌شود. گواه روشن بر این سخن روابط آمریکا و شوروی است، که هر چند ملتهای این دو کشور دارای بنیان‌های فکری، سیاسی، اجتماعی و... مجزا هستند، اما در مجموع وجوه مشترک زیادی نیز دارند. نکته قابل توجهی که امروز تقریباً بر همگان روشن شده، این است که عوامل حاکم بر کشورهای

Islamic Middle Eastern Studies

ORIENTALISM, ISLAM AND ISLAMISTS

Orientalists expended prodigious efforts to comprehend the civilization, cultures and religions of the East, to compose all into a body of knowledge so rational that it created a world of its own. This world was a singularly subjective creation seen and measured through ethnocentric perceptions and criteria. Sometimes ignorance, sometimes intellectual incomprehension or dishonesty and moral bigotry sustained the Orientalists' scholarship. There can be no doubt the political climate of colonialism made it convenient to portray other civilizations and religious systems as primitive or obsolescent.

Singled out for special attention was Islam—the one religion that challenged the Judeo-Christian religions on their own terms and from within the Abrahamic tradition.

Orientalists' scholarship has always been presented as authoritative, but in recent years its deficiencies, misunderstanding, lack of comprehension and bias, which created a distorted and unbalanced image of Islam and the Middle East, have been questioned by an increasing number of scholars—social scientists, humanists, theologians—who have demonstrated the parochial methodologies and the inadequate perspectives of the Orientalists and Islamists.

In this book scholars from various fields offer penetrating critiques of Orientalism and Islamists (including Duncan Black Macdonald, Gustave E. von Grunbaum, H.A.R. Gibb, Kenneth Cragg, Bernard Lewis and others) offering analytical and topical coverage. The essays in this book present a 'second generation' of scholarship on the problems of Orientalism and its interpretation.

HC \$17.50 ISBN 0-91987-15-2
PB \$ 5.95 ISBN 0-91987-09-3

فوق، سعی وافر به خرج می‌دهند تا دامنه فرهنگ و تمدن خود را بر پهنه جهان گسترده‌تر کرده، با تضعیف و وابسته ساختن تمدنهای دیگر، زمینه نفوذ فرهنگی خود را که سرآغاز و اساس تسلط اقتصادی و سیاسی آنها در کشورهای کوچکتر خواهد بود، فراهم نمایند. از جمله ابزارهایی که قدرتهای بزرگ جهت تسریع این نفوذ فرهنگی به آن دست می‌یازند، زبان است. زبان وسیله‌ای است که در واقع، با صادر کردنش قادر خواهند شد تا از طریق آن، فرهنگ یا بهتر بگوییم پس‌مانده‌های فرهنگی خود را انتقال دهند. نکته قابل تأمل اینکه با گسترش جهانی زبانهای مهم اروپایی، خاورشناسی نیز فوت گرفت و خاورشناسان تقریباً از مسیر همین زبانها قلم‌فرسایی کرده، و حتی تا به آنجا پیشرفت‌اند که خود را منجیان راستین تمدن مشرق زمین می‌خوانند.

نویسندگان مقاله بعد از ارائه مقدمه‌ای در بیان نفوذ و تسلط فرهنگی غرب بر جهان سوم که به شماری از آن در سطرهای بالا اشاره شد، باب بحث اصلی خود را که در چارچوب زندگی، مطالعات و پژوهش‌های برنارد لوئیس است، گشوده‌اند. آنها بعد از برشمردن چکیده‌ای از زندگینامه لوئیس، برخی از نقطه‌نظرهای او را درباره اسلام، مسلمانان، و اعراب، مورد ارزیابی قرار داده، اظهار امیدواری کرده‌اند که تحلیلشان یاری دهنده خواننده مقاله در شناخت بهتر این خاورشناس باشد.

نیانگ و عابدربو تعریفی را که لوئیس از واژه «مسلمان» به عمل آورده، به قرار زیر تحلیل کرده‌اند: «به نظر لوئیس: «مسلمان کسی است که تسلیم می‌شود.»^{۱۹} این تعریف کامل نیست، چون مسلمان فردی است که مرتبه والای شریعت را پذیرفته و قوانین

و دستورات آن را در زندگی خود به اجرا درمی‌آورد. از این رو، کسی که به شریعت تسلیم است، اما به آن عمل نمی‌کند و یا اینکه برخلاف تعالیمش رفتار دارد، مسلمان نیست.»

در قسمت دیگری از مقاله چنین آمده است: «لوئیس در مورد نقش حضرت محمد در مکه و مدینه می‌گوید: «در مکه محمد به ترویج اعتقاد جدیدی برضد لاقیدی و خصومت نیروهای حاکم وقت پرداخت، و در مدینه ابتدا رئیس و آنگاه فرمانروایی شد که امور سیاسی و نظامی رانیز علاوه بر کارهای دینی اداره می‌کرد.»^{۲۰} با بررسی این نظر لوئیس، براحتی می‌توان دریافت که او نمی‌دانسته حضرت محمد قبل از هجرتش از مکه به مدینه همواره فردی متواضع و معمولی باقی ماند.

در بخش‌های دیگری از این مقاله، نظرات لوئیس پیرامون جامعه اسلامی، اجتهاد، مناسک حج، زکات و... مورد بحث و انتقاد واقع شده است. سلیمان نیانگ و عابدربو در پایان نوشتار خود، لوئیس را به این شرح ارزیابی کرده‌اند:

«برنارد لوئیس محصول تجربه سیاست استعماری بریتانیا است که در نتیجه، تحقیقاتش را نباید از اهمیت برخوردار دانست. گرچه او نوشته که جستجوگری علمی عامل محرک خاورشناسان بوده، اما شخصاً منافع سیاسی و اقتصادی را پس پرده کنج‌کاوی‌اش مدنظر داشته است. در مورد او باید بگوییم که نویسنده‌ای تیغ به دست است که هر لحظه آماده زخم زدن خواهد بود. وی هنگامی که در دانشگاه لندن به عنوان یک کارگزار روشنفکر وزارت امور خارجه فعالیت داشت، در پرینستون کارهایش طوری برنامه‌ریزی شده بود که در جهت حمایت از اسرائیل و حفظ آن باشد. بی‌تردید، هر زمان پژوهشگری تصمیم به پی‌جویی مراحل زندگی لوئیس بگیرد، دیدگانش به این واقعیت باز خواهد بود.»

پی‌نوشتها

۱. استاد دانشگاه در لیستر (Leicester)
2. The Ideology of Orientalism
3. Ibid., p. 19.
۴. استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه لایپتزر
5. Orientalism and the Problem of Civil Society in Islam
6. "Islam" and Orientalism
۷. استاد پار فلسفه و دین در دانشگاه شمال شرق، بوستون
۸. عضو دپارتمان مطالعات اسلامی و عربی دانشگاه کستر (Exeter)
9. Articulation of Orientalism
10. Duncan Black Macdonald: Christian Islamist
11. Sir Hamilton Alexander Roskeen Gibb
۱۲. رئیس مؤسسه مطالعات ذاکر حسین، دهلی نو
13. Gustave E. von Grunbaum and the Mimesis of Islam
۱۴. محقق بنیاد اسلامی لیستر (Leicester)
15. Alongside—In Good Faith? An Essay on Kenneth Cragg
16. Bernard Lewis and Islamic Studies: An Assessment
۱۷. استاد پار علوم سیاسی و اجتماعی در دانشگاه هوارده (Howard)، واشنگتن
۱۸. نویسنده و محقق در زمینه مطالعات اسلامی و عربی
19. Bernard Lewis, ed. Islam and the Arab World, p. 12.
20. Bernard Lewis, ed. Islam and the Arab World, p. 11.

ترجمه جهانگیر چراتی

**لاتزهده الدهرفی عرف بدات به
فکل عبد سبجری بالذی فعلا**

(مرا حلهای پوشاندی که محاسن آن پوسیده است. بزودی ترا با حلهای شای نیکو می پوشانم. ثنا برای این است که نام صاحبش را زنده کند. مانند باران که نم آن کومهها و دشتها را زنده می کند. از دنیا گوشه گیری مکن با این احسانی که آغازش کرده ای، زیرا هر بندهای بزودی پاداش عملش را می بیند.)
علی به قنبر گفت: پنجاه دینار به او بده. و به اعرابی گفت: حله برای حاجت تو بود و دینارها را برای ادب تو دادم. از رسول الله شنیدم که می گفت: «انزلوا للناس منازلهم». هر کسی را در جایگاه خودش قرار دهید.

علی به شعر گوش فرا می داد و نزد او شعر می خواندند. خاصه شعری که دعوت به مکرمت می کرد، یا از اثبات حق و نابودی باطل سخن می گفت. از آن جمله شعری است که نایفه جمعی، در راه صفین، آن را در برابر امام خوانده است:

قد علم المصران والعراق
أن علیاً فعلها العتاق
أبیض جعجاج له براق
وامه غالی بها الصداق
اکرم من شد به نفاق
ان الاولی جاروک لا افاقوا
لکم سیاق ولهم سیاق
قد علمت ذالکم الرفاق
سقیم الی نهج الهدی وساقوا
الی التی لیس لها عراق
فی ملة عاداتها النفاق^۲

(بصره و کوفه و عراق می دانند که علی، فحل و آزاده آن سرزمین است. آقایی نورانی است که می درخشد و مهریه مادرش با چنین فرزندی گران گردیده است. گرمی ترین کسی است که کمر همت برای او بسته شده است. اما کسانی که همسایه تواند، از خواب غفلت بیدار نمی شوند. تورا می داری و آنان نیز راهی دارند که آنان را به گمراهی بی پایان می کشاند.)
علی بن ابی طالب در راه مصالح اسلامی و اهداف جنگی از شعر سود می جست. هر چند که این اهداف در گیر مطامع و فتنهها بود. در این جا می کوشیم نقش شعر را، که علی بدان تمثیل می جست، پا خود می سرود، روشن کنیم. نیز صحت و سقم آن گفتارها و اشعار ساختگی و مشکوک را از اشعار اصیل اثبات نماییم. سپس در باب شاعری امام و اشعار منسوب به او سخن می گوئیم.

در سیره آمده است که علی در اثنای ساختن مسجد رسول در مدینه رجز می خواند و می گفت:
لا یستوی من یعمر المساجدا
بدأب فیه قائما وقاعدا
ومن یری عن الفجار حائدا

(کسی که مساجد را عمارت می کند و در همه حال استقامت می ورزد با کسی که از گردوغبار کناره می گیرد، برابر نیست.)

ابن هشام در دنبال این شعر می گوید: «بیارها از اهل علم و شعر درباره این رجز پرسیدم. آن ها گفتند: به ما رسیده که علی بن ابی طالب این رجز را می خوانده است، لکن معلوم نیست که شعر سروده خود اوست یا ساخته دیگری است.»^۳

ابن اسحاق سه شعر را آورده و به علی نسبت داده است که صحیح نیست. از جع این است که آن ها در معرکه های اسلامی از بیوی یکی از مسلمانان سروده شده باشد. روایان چون در معانی این اشعار نظیر

تردید نیست که امام علی عمر سرودن شعر توانا بوده و جای جای سخنانش از شعر استفاده می کرده و خود نیز شعر می سروده و بدان تمثیل می بسته است. شعرا از سلاح های بارز زندگی پرحادثه امام علی به شمار می رفت از این رو می کوشیم تا به مسئله شعر در زندگانی آن بزرگوار بپردازیم.

ابن رشیق می گوید: «علی گفته است که شعر ترازوی گفتار است.» و بنابه روایت دیگر: «شعر ترازوی مردم است.» در هردو روایت به شعر ارزش والایی داده شده است. از آن جا که شعر نمی تواند ترازوی مردم باشد، به همان روایت نخست اکتفا می کنیم. شعر، وضعی را رفیع و رفیع را وضع می کند یا لاقل از منزلتش می کاهد و چنانکه زهیر گفته، بهترین شعر کذب آن است. و به جهت موسیقی ای که در آن وجود دارد و به کلام وزن می دهد و آن را زیبا و دلپذیر می کند، می تواند میزانی برای گفتار پاکیزه و زیبا باشد.

خلافت امام در درد و اضطراب بود و در خلال آن جنگها و فتنهها رخ نمود. بصره ترمز کزد و فتنهها در آن بالا گرفت، طلحه و زبیر در مخالفت با علی بدانجا شتافتند، مفرضان همسر رسول اکرم را فریفتند، چون امام در جنگ جمل پیروز شد و بصره مطیع گردید، به شام پرداخت و معاویه که در آن جا عصیان آغاز کرده بود. و هنگامی که شمشیرهای علی می رفت که بر شمشیرهای معاویه غلبه کند، فتنه گری و آشوب طلبی عراقیان باعث شد که خلیفه شرعی را یاری نکردند و حمله گری عمر و عاص و بر سر نیزه کردن قرآن ها کارشان را ساخت و چون امام را بر قبول حکمیت مجبور کردند، میانشان شکاف افتاد و گروهی برخاستند که: لا حکم الا لله. این حجتی بود که ظاهرش حق بود اما باطنش را خدا می داند. اینان خوارج بودند. چون امام آنان را در نهروان، درهم شکست، اصحابی که با او آمده بودند، پراکنده شدند و در خانه هاشان پنهان گشتند.^۴ امام هنوز در کوفه استقرار نیافته بود که ابن مسلم بن باضریات شمشیر او را به شهادت رسانید.

بدین ترتیب روزگار علی، روزگار آرامش و استقرار نبود تا ما بتوانیم مسائل و اخبار او را با شعرا بیابیم. اما این بدان معنا نیست که علی همچون عثمان از شعر روگردان بود. (البته اگر این فرض درست باشد که عثمان، غالب بن صعصعه را از تعلیم شعر به پسرش باز داشته است.)

غالب بن صعصعه روزی در دوران خلافت امام علی نزد او آمد. در آن هنگام غالب، پیر کهنسالی بود و پسرش، همام (فرزدق) در آن روز کودکی بیش نبود. علی گفت: «این پسر کیست؟ غالب پاسخ داد: این پسر من است. امام پرسید: نامش چیست؟ گفت: همام، یا امیر المؤمنین، برایش شعر و کلام عرب می خوانم امید است که شاعری بزرگ شود.

علی برای شعر و کلام نیکو، بخشش می کرد. در روایتی، که به خساطر زیبایی، تمام آن را می آوریم آمده است که: مردی اعرابی در برابر علی ایستاد و گفت: حاجتی دارم. پیش از این که نزد تو بیایم آن را به خدا واگذار کرده ام. پس اگر بر آورده کردی، از خدا و تو سپاسگزارم و اگر بر نیآوردی، خدا را سپاس می گویم و تو را معذور می دارم. علی گفت: حاجت خود را روی زمین بنویس زیرا می بینم که از گفتن آن کراهت داری. اعرابی نوشت من فقیرم. علی به قنبر گفت: قنبر فلان حله مرا به او ده. اعرابی چون حله را گرفت به این ابیات تمثیل کرد و گفت:

کسوتنی حله تبلی محاسنها
فسوف اکسوک من حسن الثنا حلا
ان الثناء لیحیی ذکر صاحبه
کالفیث یحیی ندانا لسهل والجهلا



**امام علی
و
شعر**

کرده‌اند، آن‌ها را از نظر دینی متناسب با علی دیده و به او نسبت داده‌اند.
به نظر من بد نیست این اشعار را بشناسیم، زیرا در آن‌ها روح اسلامی و جزالتی ویژه وجود دارد، که با فصاحت و اسلوب بلیغ امام متناسب می‌باشد. بی‌تردید آن مصدري که ابن اسحاق این اشعار را از آن نقل کرده و به علی نسبت داده است، از نظر آگاهی به شعر و علم رجال در مرتبه بالایی است. بطوری که این توفیق را به دست آورده که بزرگان در گفتار و خطبه‌هاشان به معانی این اشعار تمثل می‌جویند.
اما شعر نخست که در بدر گفته شده است، از بهترین اشعاری است که بسایای مسلمانان و پیروزی آنان و ظهور دین خدا و غلبه آن را بر دین شرک و بت‌پرستی، تصویر می‌کند. همچنین در این شعر ذکر شکست قریش و یادآوری آنان از عذاب آخرت گفته شده است:

الم تر أن الله أبلغ رسوله
بلاء عزيز ذي اقتدار و ذي فضل
بما أنزل الكفار دار مذلة
فلاقوا هوانا من اسار و من قتل
فأمسى رسول الله قد عز نصره
وكان رسول الله أرسل بالعدل

(آیا نمی‌بینی که خداوند رسولش را آزمود؟
آزمودن عزیزی مقتدر و صاحب فضل. با مدلتی که به کفار داد که به خواری افتادند، کشته شدند و یا اسیر گشتند. و پیروزی رسول خدا گرانقدر شد. بی‌گمان او با عدالت فرستاده شده است.)
و از مشرکین این گونه یاد می‌کند:
دعا الفی منهم من دعا فاجابه
ولفی اسباب مرقعة الوصل
فأضحوا لدى دار الجحيم بمعزل
عن الشغب. و العدوان فی اشغل الشغل

(گمراه آنان را دعوت کرد، پس کسی از آنان او را پاسخ داد. گمراهی ریسمان‌های تکه تکه‌های دارد. آنان با آشوبگری و کینه‌توزی که دارند بر دروازه دوزخ نشستند.)

حارث بن هشام بر ضد آن چنین پاسخ داد:
عجبت لا قوام تغنی سفیههم
بأمر سفاه ذي اعتراض و ذي بطل
تغنی بقتلی يوم بدر تتابعوا
گرام المساعی من غلام و من کهل

(از اقوامی در شکستم که سفیه آنان به جهت امری ابلهانه و باطل، نغمه سر می‌دهد. و به جهت کشتگان روز بدر، که همه از کریمان و شجاعان بودند و اعم از پیر و جوان یکی پس از دیگری کشته شدند، نغمه سرایی می‌کنند.)

ابن هشام درباره این دو شعر می‌گوید: هیچ کس از شعر شناسان را ندیدم که این شعر و نقیض آن را بشناسد. بدین جهت ما آن دو را نوشتیم، زیرا می‌گویند که عمرو بن عبدالله بن جعدان، در روز بدر کشته شده و ابن اسحاق او را در میان کشتگان نیاورده است. در حالی که ذکر او در این شعر هست.

اما جای دومی که شعری منسوب به علی بن ابی طالب در آن آمده، در حوادث احد است. آنجا از علی رجزی ذکر شده است. ابن هشام خاطر نشان می‌کند که بعضی از شعرشناسان می‌گویند: مردی از مسلمانان این شعر را گفته است، آن شعر چنین است:

لاهم ان العارث بن الصمه
كان و فیها و بنا ذا ذمه
اقبل فی مهامه مهمه
کليلة ظلماء مدلهمه

بین سیوف و رماح جمه
یغنی رسول الله فیها نغمه^{۱۰}

(خدایا، حارث بن صمه باوفا بود و با ما پیمان و عهد داشت. در مرکه‌های سخت که چون شبی سیاه و دهشتنا بود، او در میان شمشیرها و نیزه‌ها، آنجا، در پی رسول خدا بود)

شعر سوم در روز اجلاء بسنی‌السنضیر و قتل کعب بن الاشرف یهودی گفته شده است:

عرفت و من یعتدل یعرف
وایقنت حقا ولم اصدف
عن الکلم المحکم اللاء من
لدى الله ذی الرأفة الاراف

(دانستم و آنکه میانه‌رو باشد، می‌داند. به حقیقت



یقین کردم، به کلام محکمی که از سوی پروردگاری است که از همه مهربانتر است.)

این شعر پانزده بیت است که سرشار از معانی اسلامی است. نقیض آن توسط سَمَک یهودی آورده شده است:

ان تغفروا فهو فخرکم
بمقتل کعب ابی‌الاشرف

غداة غدوتم علی حفته
ولم یات غدرا ولم یخلف^{۱۱}

(اگر فخر کنید، کشته شدن کعب ابی‌الاشرف برای شما فخر است روزی که ناظر مرگ او بودید، در حالی که نه غدر کرده بود و نه خلف وعده.)

همچنین ابن هشام می‌گوید که یکی از مسلمانان غیر از علی بن ابی‌طالب این شعر را گفته است. به هرحال هرجا که در سیره، شعری از امام علی رواج یافته، شعری نیکو و متین است. بر خلاف اشعاری که در

کتب متأخر وارد شده و اکثر آنها ضعیف و کم‌مایه است. بیشتر اشعاری که از ایشان روایت شده، مربوط به مرکه‌های جنگ، مثل جمل و صفین و نهروان که علی در دوران خلافت درگیر آنها بوده است.

روایت کرده‌اند که امام بعد از جنگ جمل در میان کشتگان قدم می‌زد. طلحه را در میان آنان دید که مروان بن حکم بعد از اینکه دانسته بود که زبیر از جنگ با علی منصرف شده است، تیری به حدقه‌اش زده بود. امام بالای جنازش ایستاد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون، به خدا من این رانمی‌خواستم تو به خدا چنانی که شاعر گفت:

فتی کان یدنیه الفنی من صدیقه
اذا ما هو استغنی و یبعده الفقر
کان الثریا علقت فی یمینه
و فی خده الشعری و فی‌الآخر البدر^{۱۲}

(او جوانمردی بود که چون بی‌نیاز بود، بی‌نیازی او را به دوستش نزدیک می‌کرد و چون مستمند می‌گردید، به جهت فقر از دوستش دور می‌شد، گویی خوشه پروین در دستش بود و بر گونه‌هایش شعری و ماه بدر قرار داشت.)

امام پرچم را به پسرش محمد حنفیه داده بود و او را به «حومه» می‌فرستاد و در حالی که او را تهییج می‌کرد می‌گفت:

اطعنهم طعن ابیک تحمد
لاخیر فی الحرب اذا لم توقد
بالمشرقی والقنالمسرد^{۱۳}

(به آنان چون ضربهای پدرت ضربه بزن تا ستوده شوی، زیرا جنگی که در آن با شمشیر مشرفی و نیزه زره‌گذار، آتش نیفریزی، جنگ خوبی نیست.) در جنگ صفین گروهی از دو طرف کشته و مجروح شدند، از سپاه علی عمرقال و گروهی از اسلمی‌ها بودند. امام عبرت‌آینده ایستاد، آنان را دعا کرد و برایشان دل سوزانید.

و این ابیات را خواند:
جزی الله خیرا عصبة اسلمیة
صبح الوجوه صرعوا حول هاشم
یزید و عبدالله بشر بن معبد
و سفیان و ابناهاشم ذی المکارم
و عروة لاینفد ثناه و ذکره
اذا اختر طت یوما خفاف الصوارم^{۱۴}

(خداوند به جماعت اسلمیه پاداش نیک دهد: آنان با چهره‌های گشاده در اطراف هاشم به خاک افتادند. یزید و عبدالله بشر بن معبد و سفیان و دو پسر هاشم بودند که همگی دارای مکرمت هستند. و نیز عروه بود که ذکر و ثنای او پایانی ندارد هرگاه که روزی شمشیرهای بران آخته شود.)

حمله به لشکر معاویه بسیار شدید بود، بطوری که لشکر او پراکنده شده، عقب نشستند تا آنجا که لشکریان علی به چادر معاویه رسیدند. امام به هر سواری که می‌رسید، او را با ضربهای از کار می‌انداخت و می‌گفت:
اضربهم ولازی معاویة
الاخزر العین العظیم العاویة
تهوی به فی النارام هاویة^{۱۵}

(آنان را می‌زنم اما معاویه، آن تنگ چشم هیکل‌کنده را نمی‌زنم. در آتش هاویه سقوط کند.) مسعودی می‌گوید این شعر از بدیل بن ورقاء است که آن را در آر روز سروده است و مانعی ندارد که علی بدان تمثل جسته باشد. چرا که امام در جنگ‌های بسیار به شعر تمثیل می‌جست.

در جنگ نهروان، یکی از خوارج بیرون آمد و ایر- رجز را می‌خواند:
اضربهم ولواری علیا
البسته ابیض مشرفیا

(آنان را می‌زنم اگر علی را بیایم با شمشیر سپید مشرفی بر او جامه مرگ خواهم پوشانید.)

پس علی به جلوش درآمد درحالی که جواب می‌داد:

يا ايها المبتغي عليا
اني اراك جاهلا شقيا
قد كنت عن كفاحه غنيا
هلم فابريها هنا ليا

(ای کسی که علی را آرزو داری، من ترا نادان و بدبخت می‌بینم. تو از مبارزه با او بی‌نیاز شده‌ای، بیار آن چه داری زمردی و زور.)

امام بر او حمله برد و او را کشت. سپس دیگری بیرون آمد و به مردم حمله کرد، آنان را انداخت درحالی که می‌گفت:

اضربهم ولو اري ابا حسن
البيسته بصارمي ثوب غبن

(آنان را می‌زنم، اگر ابوالحسن را بیایم برتن او جامه نابودی خواهم پوشانید.)

علی جلوش درآمد و گفت:

يا ايها المبتغي ابا حسن
اليك فانظر اينما يلقى القبن

(ای کسی که آرزوی دیدن ابوالحسن را داری، بنگر تا کدام یک از ما باید جامه مرگ و فراموشی ببوشد.)

و به او حمله برد و بانیزه او را زد درحالی که نیزه را در پدش رها کرد و گفت: ابوالحسن را دیدی، پس دیدی آنچه را دوست نداشتی.

امام علی بسیار به این شعر تمثل می‌جست:

تلکم قريش تمناني لتقتلني
فلا وربك ما بروا ولا ظفروا

فان هلكت فرفن ذمتي لهم
بذات ودقين لا يعفو لها اثر^{۱۷}

(آن قریش است که آرزو دارد مرا بکشد، نه به خدای تو، آنان بهره‌مند و پیروز نخواهند شد. پس اگر هلاک شوم گرو ذمه خود برای آنان هستم در جنگی که هیچ اثری از آن محو نمی‌شود.)

گویی امام حس کرده بود که دست فریب و غدر کارش را خواهد ساخت، بدان جهت خودش را برای مردن آماده می‌کرد و می‌گفت:

اشدد حيازيمك للموت فان الموت لا يقيا
ولا تجزع من الموت اذا حل بنا ديكما^{۱۸}

(برای مردن آماده شو. زیرا مرگ ترا ملاقات خواهد کرد. و چون مرگ به وادی تو دررسد گریه زاری مکن.)

این دوبیت را موقعی خواند که ابن ملجم او را با شمشیر زد. از خانه‌اش خارج شده بود تا به مسجد برود. گشودن در خانه برایش دشوار شده بود. در از تنه خرما بود، امام آن را کند و گوشه‌ای گذاشت. آزارش باز شد و او درحالی که آن را محکم می‌کرد، خواند: اشدد حيازيمك...

از آنچه که باید اینجا ذکر شود، ابیاتی است که ابن ملجم نیز می‌خوانده است. که در آن علت کشتن علی را به دست او توضیح می‌دهد. چرا که این کار همانا کابین دختر عموش قطام بود. قطام زیباترین زن عصر خودش بود. او داغدار پدر و برادرش بود که در نهروان کشته شده بودند. او از این ملجم برای مهریاش، سه هزار درهم، یک غلام، یک کنیز و قتل علی را خواسته بود. پس در این باره گفت:

ثلاثة آلاف وعبد وقينة
وقتل علي بالحسام المصمم

فلا مهر اغلي من علي وان غلا
ولا فتك الا دون فتك ابن ملجم^{۱۹}

(سه هزار درهم و غلامی و کنیزی و کشتن علی با شمشیر بران، آری مهری گران‌تر از علی نیست و کشتنی جز آنچه که ابن ملجم انجام داد وجود ندارد.)

اگر این روایت درست باشد، انگیزه‌های که ابن ملجم را برقتل امام واداشت، با اعتقاد خوارج منافات خواهد داشت. در واقع او اسیر شهوات زنی بوده است.

نسبت دادن دیوان شعر به امام

متأخرین حضرت علی را در ردیف شاعران آورده، اشعاری فراوان به او نسبت داده‌اند و آن‌ها را در دیوانی گردآورده، نام امام را برآن نهاده‌اند. باتورق این دیوان دو ویژگی در آن به چشم می‌خورد: نخست بعداین اشعار و بیگانگی آن‌ها با روح آن عصر. دوم اختلاف اشعار از نظر قوت و ضعف.

زیرا کسان یا کسی که این اشعار به آن‌ها منسوب است، از نظر فرهنگی، متباین و از نظر زمانی اختلاف دارند. و این برخلاف نظر «کارلولینو»^{۲۰} است که می‌گوید: این دیوان ساخته سیدمرتضی ابوالقاسم علی بن طاهر (متوفی به سال ۴۳۶ق) است. نخستین کسی که این نظر را ابراز کرده «سید مستقیم زاده» یکی از مؤلفین ترک بوده است. همچنین «کلان هوار»^{۲۱} این عقیده را داشته است. بعضی از نویسندگان پنداشته‌اند که واضع این دیوان شریف رضی جامع نهج البلاغه است. با این تفاوت که اشعار خود شریف رضی از نظر اسلوب قوی‌تر و درخشان‌تر است. درحالی که دیوان منسوب سبکی مبتذل دارد و از نظر هنری ضعیف است و عباراتش سست می‌باشد و به کلام امام نمی‌رسد. آنان که به امام چیزهایی را که او نگفته، نسبت داده‌اند، می‌پنداشته‌اند که کار خوبی می‌کنند و قدر و منزلت علی را بالا می‌برند. همچنان که امور زیادی را که در ردیف اساطیر و خرافات است به او نسبت داده‌اند. به نظر ما این جاعلان درحق اسلام و مسلمین و به شخصیت امام ستم روا داشته‌اند. زیرا چنانچه خلیفه مسلمانان از شعر و اوهام و هوس‌های شاعران منزّه باشد هم برای خود او و هم برای دین بهتر است، تا این که در عداد شاعران به حساب آید. بی‌گمان، انگیزه تقرب به عوام به وسیله اوهام و خرافات، باعث شده است که چنین اکاذیب و اباطیلی پیرامون اهل بیت ساخته شود و چیزهایی را به آنان نسبت دهند که خود از آن مبری و منزّهند. از جمله این اباطیل و اکاذیب انتساب دیوان مذکور به علی بن ابی‌طالب است.

ما گمان خود را با دلیل روشن تاریخی ثابت می‌کنیم: در اخبار آمده است که کسی به علی گفت: در آغاز معرکه میان مسلمانان و قریش: «از سوی ما هجو کنندگان ما را هجو کن». امام گفت: اگر رسول الله اجازه می‌داد، چنین می‌کردم. به رسول الله گفتند: به او اجازه ده. پیامبر اکرم گفت: «آنچه را که می‌خواهید، نزد علی نیست»^{۲۲} دانسته نیست که علی در غزوات اسلامی، مشرکین را هجو کرده باشد، در آن هنگام که معرکه‌های شدید میان شاعران مسلمان و شاعران مشرک، در می‌گرفته است. البته بجز اشعاری که ابن اسحاق در السیرة النبویه ذکر کرده و در آن‌ها برضد ابن‌الزبیری است. ابن‌هشام، گمان ابن اسحاق را صحیح پنداشته است. و گفته است که این اشعار با همه ضدیتی که دارد، صحیح نیست و شعرشناسان آن را انکار کرده‌اند.

یا قوت حموی از ابوعثمان مازنی ذکر کرده که صحیح نیست علی، از شعر، جز دو بیت، گفته باشد^{۲۳}. البته ما معتقدیم که علی بیشتر از آنچه که ابوعثمان مازنی پنداشته، شعر دارد. زیرا امام دارای قدرت شاعری بوده است. ابیات و قطعاتی به مناسبت، و یا وقتی که در سینمایش می‌جوشیده، می‌گفته است. اما این شاعریت در حدی نبوده که به شعر بطور جدی پرداخته، دیوانی بسراید. اصحاب رسول الله چنین بوده‌اند. هر گاه شاعری علی (ع) را شاعری ابوبکر و عمر، مقایسه شود، علی از آن دو شاعرتر بوده است.

سعید بن مسیب گفته است: ابوبکر شاعر بود. عمر شاعر بود و علی شاعرترین این سه گانه بود^{۲۴}.

در دوره فترت نبوی، اکثر اشعار ساختگی است. و نباید بی‌بررسی و دقت نظر، چیزی را پذیرفت. این واضعین بودند که به اصحاب رسول الله و اهل بیت او بسیاری از این اشعار فاسد و ساختگی را نسبت دادند. به علی بن ابی‌طالب دیوانی نسبت دادند، همانطور که برای پدرش ابوطالب دیوانی تراشیدند. همچنین اشعاری نیز از زبان حمزه عمومی پیغمبر و یا طالب بن ابی‌طالب و غیره نقل کردند. ما شعر و شاعری آنان را رد نمی‌کنیم، اما در مورد تمامی آنچه که پیرامون این بزرگان روایت می‌کنند، نمی‌توانیم مطمئن باشیم. در پایان نمونه‌ای از اشعار فاسد و ساختگی را که به امام نسبت داده‌اند، می‌آوریم:

يا حيد السير بارض الكوفة
ارض سواء سهلة معروفة
تعرفها جمالنا المعلومه^{۲۵}

(چه خوش است سیر کردن در سرزمین کوفه، زمین صاف و هموار و آشنایی است که اشتران چریده ما آن را می‌شناسند.)

در این جا ما با نوعی از آن دست سخنان مواجه هستیم که هرگز به بلاغت امام نمی‌رسد و روشن است که اهل کوفه برای فضیلت بخشیدن به شهرشان آن را ساخته‌اند.

ترجمه عبدالحسین فرزاد

بی‌نوشتها:

برگرفته از کتاب الاسلامو الشعر تألیف: یحیی الجبوری چاپ ۱۹۶۴، بغداد، نویسنده کتاب از برادران اهل سنت است.

- ۰۱ - العمدة، ج ۱، ص ۲۸.
- ۰۲ - مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۴۸.
- ۰۳ - فرزاد: (۲۰- ۱۱۴ق) از شاعران بزرگ عرب است در بصره متولد شد. در دربار خلفای اموی می‌زیست و آنان را مدح می‌کرد. با جریر شاعر معروف مهاجرات داشت. از قصائد مشهور او قصیده‌ای است که در مدح امام زین‌العابدین سروده است. این قصیده را در مراسم حج و در برابر هشام بن عبدالملک خوانده است. مطلع آن چنین است:
هذا الذي تعرفه البطحاء وطائه
والبيت يعرفه والحل والحرم
- ۰۴ - خزائن العرب، ج ۱، ص ۲۰۶.
- ۰۵ - العمدة، ج ۱، ص ۲۹.
- ۰۶ - نایفه جعدی از شعرای مخضرم است. مدتی در دربار لخمیان در حیره بود سپس با گروهی نزد رسول آمده اسلام آورد و او را ثنا گفت. در فتح فارس شرکت داشت. در جنگ صفین در میان سپاه علی بود. سرانجام پس از عمری دراز در اصفهان درگذشت.
- ۰۷ - الاغانی، ج ۵، ص ۳۰.
- ۰۸ - السیرة، ق ۱، ص ۴۶۷.
- ۰۹ - پیشین، ق ۲، ص ۱۱-۱۲.
- ۱۰ - پیشین، ق ۲، ص ۱۶۶.
- ۱۱ - پیشین، ق ۲، ص ۱۹۷-۱۶۸.
- ۱۲ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۳.
- ۱۳ - پیشین ص ۳۷۶.
- ۱۴ - پیشین ص ۳۹۳.
- ۱۵ - پیشین ص ۳۶۶.
- ۱۶ - پیشین ص ۴۱۶ و ۴۱۷.
- ۱۷ - پیشین ص ۴۱۸.
- ۱۸ و ۱۹ - پیشین، ص ۴۲۰.
- ۲۰ - تاریخ الادب العربیة، ص ۹۸-۹۹.
- ۲۱ - ادب العرب، ص ۲۵۲. به نقل از نلبنو از ماخذ قبل.
- ۲۲ - الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۱.
- ۲۳ - معجم الادهاء، ج ۵، ص ۲۶۳ (چاپ مرگلیوت)
- ۲۴ - العبدالفردی، ج ۵، ص ۲۸۳.
- ۲۵ - پیشین، ص ۲۸۷.

نگاهی

به شعر و ادب

آفریقای سیاه

ترجمه و نگارش: افضل وثوقی



فرهنگ ملل آفریقای سیاه، همواره در طول تاریخ خویش در زمینه قصه و ضرب‌المثل و افسانه‌های عامیانه بسیار غنی بوده است و کاشفین اروپایی در مراجعت از این قاره متون و آثار زیادی با خود به ارمغان آورده‌اند. این بخش از فرهنگ آفریقا از نظر غنای اندیشه و شناخت رمز زندگی و طبیعت حیرت انگیز است. اما آثار ادبی به معنای متعارف آن - شعر، داستان و نمایش - پدیده جدیدی است که از سالهای بعد از جنگ جهانی اول بتدریج شناخته شده است. در این زمینه نام لئوپولد سدار سنگور^۱ شاعر سنگالی که سالها رئیس جمهور کشور خود نیز بوده برای همه آشنا است علاوه بر این شاعر نام آور، تعداد دیگری از اهل قلم سیاه پوست می‌توان نام برد که آثاری از خود به جای گذاشته‌اند که کمابیش آینه انعکاس احساسات و امیال و مسائل روزمره جوامع تحت ستم و استعمارزده نژاد سیاه است. اگرچه بسیاری از محققین اروپایی به دلیل آنکه غالب این آثار ادبی به وسیله نویسندگان پرورش یافته در فرهنگ غرب خلق شده‌اند، آن را نماینده فکر و فرهنگ آفریقای سیاه نمی‌دانند اما در واقع دامنه ظلم و تحقیری که مغرب زمین بر قاره سیاه روا داشته چنان در عمق وجدان این سیاهان مظلوم ریشه دوانده که حتی روشنفکران غرب زده این قاره نیز نتوانستند بسا استعمارگران از در آشتی در آیند و در هر فرصتی فریاد ملل در زنجیر را به گوش جهانیان رسانده‌اند. یکی از آثاری که در شناخت فرهنگ و ادب آفریقای سیاه نگاشته شده است کتابی است تحت عنوان: انسان آفریقایی و فرهنگ نو آفریقایی^۲ اثر یک مستشرق آلمانی الاصل به نام یان هاینز یان^۳ که در سال ۱۹۵۷ به چاپ رسیده. همین محقق کتاب دیگری تحت عنوان ادبیات نو آفریقایی دارد که در سال ۱۹۶۹ به چاپ رسیده. وی درباره ریشه‌های فرهنگ و ادب آفریقا چنین می‌گوید:

«فرهنگ کنونی آفریقا وارث سه سنت است: فرهنگ بومی و سنتی سیاهان، فرهنگ اسلامی-عربی و فرهنگ غرب. از تلاقی دو فرهنگ از این سه فرهنگ، ادبیات نوینی که غالباً مکتوب و مدون است به وجود آمده. از ط‌سرفی برخوردار تمدن بومی آفریقای سیاه با تمدن و اندیشه اسلامی-عربی موجب ایجاد ادبیات عربی آفریقا شده. از سوی دیگر

از آمیختگی فرهنگ سیاه‌پوستان با فرهنگ غرب ادبیات مکتوب «نو آفریقایی» زاده شد. با تمام این احوال، این مرزبندیها به هیچوجه نمی‌تواند قطعی و علمی باشد. زیرا نویسنده انسانی آزاد است و آزاد باقی می‌ماند. هنرمند آنچه را که ذوق و قریحه شخصی به وی حکم می‌کند می‌نویسد و تئوریهای ادبی چیزی را برای او تجویز نمی‌کند.»

مع‌هذا، منظور نویسنده از ادبیات نو آفریقایی تمام آن آثار مکتوبی است که خواه از لحاظ مضمون، خواه از لحاظ سبک منعکس کننده تمدن و فرهنگ کنونی آفریقای واقع در جنوب صحراست. این آثار بیان هنری آن فرهنگی هستند که از تلاقی دنیای سیاهان با جهان غرب حاصل شده است. به عبارت دیگر، این ادبیات به تعبیر سدار سنگور، فرزند این وصلت فرهنگی است. ادبیاتی که دامنه آن ده‌های اولیه قرن حاضر را تا به امروز در بر می‌گیرد. ادبیاتی که با اولین فریادهای پراکنده و شرمگین شروع شده و اکنون به مثابه سرودی گروهی و پیکار جویانه، جای پای خود را در «ادب جهانی» مستحکم ساخته است.

ادبیات نو آفریقایی، در طول تاریخ خود متأثر از چند نهضت فکری است که بارزترین آنها، تفکر کمونیستی و تفکر «سیاه‌گرایی»^۴ است. مشی تفکر کمونیستی، بنا بر ماهیت خویش سعی کرده است، همه جنبشهای فکری، مذهبی و نژاد قاره سیاه را تحت‌الشعاع مبارزات طبقاتی قرار دهد، بطوری که جنبش نگریتود «سیاه‌گرایی» نیز که در بدایت امر بر ستایش فضیلت نژاد سیاه تکیه داشت، بتدریج تحت تأثیر افکار کمونیستی قرار گرفت. برنامه مبارزاتی این نهضت که در اولین شماره مجله «دفاع مشروع»^۵ در پاریس به سال ۱۹۳۲ انتشار یافت گویای این تغییر مشی است. در این مجله که به همت سه دانشجو سیاه‌پوست اهل مارتینیک به نامهای اتین لروا، رنه منیل^۶، ژول مونرو^۷ پا به عرصه وجود گذاشت به صراحت این مسئله مطرح شده است که مبارزه طبقاتی نسبت به مبارزه نژادی در جهت طرد فرهنگ بیگانه اولویت دارد:

«در اینجا ما به پا خاستیم برای دفاع از تمام کسانی که در زیر یوغ سرمایه‌داری، بورژوازی و مسیحیت به حال

خفقان افتاده‌اند و ما موظفیم که در چنین دنیای بیرحمی به دفاع از خویشتن برخیزیم.»

این وابستگی نهضت «سیاه‌گرایی» متأسفانه موجب آن شد که به سبب شیفتگی فکری نسبت به جهان‌بینی مارکسیستی از یکطرف و گرایش به هنر سوررئالیسم - که در آن عصر نهضت هنری رایج و مورد قبول کمونیست‌ها بود - از طرف دیگر تا حد زیادی از رایحه و جلوه بومی آفریقا به دور افتد و از سرچشمه ارزشهای سنتی و بومی بیگانه شود. چیزی که مآلاً مطلوب استعمارگران است. به هر حال، نهضت «نگریتود» به این راه افتاد و دو سال بعد نیز یعنی در ۱۹۳۴، با تأسیس مجله «دانشجوی سیاه»^۸ این مبارزه فرهنگی همچنان در چهارچوب جهان‌بینی مارکسیستی ادامه یافت. بخصوص این بار، سه دانشجوی بنیان‌گذار مجله، هر کدام از یک گوشه جهان گرد هم آمده بودند و بدین سبب از همان ابتدای کار رنگ منطقه‌ای و نژادی جنبش منتفی شد. این سه دانشجو عبارت بودند از: لئوپولد سدار سنگور (متولد ۱۹۰۶) لئون داماس^۹ (متولد ۱۹۱۲) و امه‌سمرز^{۱۱} (متولد ۱۹۱۳) که به ترتیب اهل سنگال، گویان و مارتینیک و متعلق به طبقات ممتاز جامعه خود بودند. هر سه نفر، برای ادامه تحصیل دانشگاهی به پاریس آمده بودند. آنان در پاریس که مهد فعالیت‌های فکری و سیاسی بود، برای معرفی سنتها و ارزشهای فرهنگی آفریقا به تلاش پرداختند و اندک اندک شیوه زندگی سیاهان هارلم در نیویورک سمبل ارزشهای نژاد سیاه معرفی شد و بعد از جنگ جهانی اول جریانهای انقلابی موجب آفرینش شعر غنایی سیاهان شد. شعری با جلوه‌ای تعمیدی از سادگی کودکان که بهترین نمونه آنرا در آثار لنگستن هیوز^{۱۲} می‌توان یافت. این نهضت که بتدریج در هائیتی، جزایر کارائیب و خود آفریقا شناخته شد صیغه ملی و بومی یافت و موجب خلق آثار ادبی گونه‌گونی شد که شعر و ادب انقلابی نیز در چهارچوب آن پا گرفت. تئوریسین راستین و پر حرارت این نهضت سدار سنگور بود که در باره آن می‌گفت:

«نگریتود: عبارتست از مجموعه ارزشهای فرهنگی جهان سیاه‌پوستان بدانگونه که در زندگی، در سازمانهای اجتماعی و در آثار سیاهان بیان شده است.»